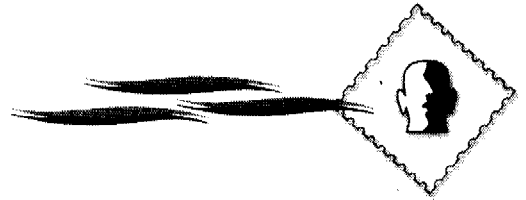




منبع: نشریه Region Focus
برگردان: جعفر خیر خواهان



گفت و گو

انکار اولویت‌ها گفت و گو با تیمور کوران

چرا پاره‌ای از کشورها نسبتاً ثروتمند و سایرین نسبتاً فقیر هستند؟ این شاید مهمترین پرسش در طول تاریخ علم اقتصاد باشد. اگر چه جنبه‌هایی از این قضیه هنوز بدون پاسخ باقی مانده است، اجماعی بین اقتصاددانان شکل گرفته که الف - حقوق مالکیت تعریف شده و مورد احترام، ب - تورم پایین و باثبات و ج - رژیم تنظیمی و مالیاتی معقول و منطقی از مهمترین عوامل در خدمت رشد اقتصادی به‌شمار می‌آیند. به‌طور خلاصه حتی اگر اجازه دهیم «بازارهای آزاد» کالاها را تولید کنند، اما مشکل این است که چگونه نهادهای ضروری برای توسعه نظام بازار کار آنرا ایجاد کنیم؟ این پرسشی است که از تیمور کوران استاد اقتصاد در دانشگاه دوک شده است. پژوهش‌های وی بر این موضوع متمرکز شده که چرا خاور میانه، احتمالاً پررونق‌ترین منطقه جهان در سده‌های میانی، موفق نشد به رشد اقتصادی در چند قرن گذشته برسد. در حالی که اروپای غربی در مسیر رشد مداوم اقتصادی وارد شد و به پیش رفت. کار اولیه کوران معطوف به این بود که چه انگیزه‌هایی مردم را به این سمت می‌کشاند تا در خفا و حریم خصوصی، دیدگاه‌ها و اولویت‌های معینی ابراز دارند، اما در صحنه عمومی جامعه، نوع دیگری از دیدگاه‌ها و اولویت‌ها را به نمایش گذارند و دلالت‌های سیاست عمومی چنین پدیده‌ای که وی «انکار اولویت‌ها» و به عبارتی «تکذیب ترجیحات» نامیده است چیست؟

کوران تا پیش از آمدن به دانشگاه دوک در سال ۲۰۰۷، به مدت ۲۵ سال در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی تدریس می‌کرد و همچنین استاد مدعو در دانشگاه شیکاگو و استنفورد بوده است.

● به اختصار بگویید منظور شما از عبارت «تکذیب ترجیحات» انکار اولویت‌ها چیست؟
○ انکار اولویت‌ها در عمل خواستن یک چیز و گفتن این که چیز دیگری می‌خواهم است و یا این که در بین چند گزینه رتبه‌بندی خاصی قائل شدن، اما به صورت علنی رتبه‌بندی دیگری را به بقیه فهماندن است. چنین رفتاری بیشتر اوقات در هر جامعه‌ای اتفاق می‌افتد، برای نمونه به خاطر این که فرد مؤدی باشیم، شروع به تحسین چیزی می‌کنیم که در دلمان واقعاً تحسین نمی‌کنیم. انکار اولویت‌ها همچنین در واکنش به فشارهای اجتماعی احساس شده رخ می‌دهد؛ ما احساس می‌کنیم که اگر چیزی را تحسین نکنیم یا در شرایطی دیگر چیزی را محکوم نکنیم، خودمان محکوم شد و یا از پاداش خاصی محروم خواهیم شد. برانگیخته شدن چنین احساسی در ما لزوماً متناظر با واقعیت نیست. زمانی که در میان جمعی هستیم که در حال تماشای یک تابلوی نقاشی هستند و احساس می‌کنیم گروه آن تابلو را زیبا می‌بینند شاید به این دلیل که متعلق به نقاش معروفی

است، در حالی که واقعاً هر کسی فکر می‌کند که نقاشی کاملاً معمولی است پس ما نیز شروع به تعریف از تابلو می‌کنیم، چون به نظر می‌رسد راحت‌ترین و بی‌دردسرترین راهبرد باشد. در چنین بستری، انکار اولویت‌ها زبانی وارد نمی‌کند. اگر ما همیشه آنچه را که در ذهن مان می‌گذرد به زبان آوریم، برخوردها و آسیب‌های بیشتری وجود خواهد داشت. گاهی دروغ مصلحتی به هدف مفیدی کمک می‌کند.

اما انکار اولویت‌ها همچنین در موقعیت‌هایی رایج است که زیان قابل توجهی وارد می‌کند. زمانی که جامعه در مورد چگونگی اداره مملکت تصمیم می‌گیرد یا این که به دنبال انتخاب یک سیاست اقتصادی است، «دروغگویی» نظام سیاسی را مختل می‌کند. انکار اولویت‌ها علائمی ارسال می‌کند که باعث می‌شود تا سایرین تمایلی به ابراز صادقانه نظرات خود پیدا نکنند.

● پس آیا می‌توان گفت که شما معتقدید انکار اولویت‌ها در کل به زیان جامعه است؟
○ آن‌طور که من فکر می‌کنم وقتی به عرصه سیاست وارد می‌شویم تأثیر این رفتار، منفی است. در موضوعات شخصی، اثرات آن نسبتاً ناچیز است، با این حال می‌توان نمونه‌هایی آورد که به زیان زندگی اجتماعی باشد. در مقام فردی، گاهی همه ما نیاز داریم حقیقت را بشنویم. هر شخص از این که به وی پافشاری شود به زندگی اش سروسامانی بدهد نفع خواهد برد.

● اگر چه به نظر می‌رسد در مواردی انکار اولویت‌ها به نفع سیاست‌گذاری عمومی باشد، مثلاً اگر در یک نظام نسبتاً باز از مدار زندگی می‌کنید که سطح زندگی مردم را بهبود می‌بخشد، شاید بهتر باشد مردمی که از سیاست‌های کاملاً مداخله‌گرایانه دولت طرفداری می‌کنند اولویت‌های خویش را تکذیب و انکار کنند.

○ انکار اولویت‌هایی که از سوی افراد نادان صورت می‌گیرد البته که چیز خوبی است. مثال شما تا این حد افراطی پیش نرفته است؛ این رفتار مستلزم دوپهلوی بودن است، اما زندگی در نظامی که مردم را وادار می‌کند تا از ابراز اندیشه‌های بد خود خودداری کنند احتمالاً به نفع کل جامعه

خواهد بود، اگر چه این کار ایراداتی نیز دارد.

بیشتر مردمی که در یک رژیم لیبرال و بازارمدار زندگی می کنند، از قبیل کسانی که شما توصیف کردید شرایط خود را ضعیف هستند، این رژیم ها مخالفان اندکی خواهند داشت. به نظر من بهتر است اجازه دهیم معدود دیوانه های بی آزار ابراز وجود کنند به جای این که زندگی را برای آنها چنان سخت و فلاکت بار کنیم که به سمت زیرزمینی شدن بروند و از جنبش های ستیزه جویانه سر در آورند. در کل، رژیم های لیبرال نباید نگران اندیشه های نادرست و جاهلانه از طیف های چپ یا راست باشند. امروزه در ایستگاه مرکزی متروی نیویورک، کسانی هستند که روزنامه های طرفداران تروتسکی را می فروشند و پنجاه سال است این کار را می کنند. همیشه برای من این پرسش مطرح بوده که فروشندگان این روزنامه ها چگونه پول در می آورند و زندگی شان را می گذرانند، چه کسانی این روزنامه ها را می خرند؟ در عین حال خوشحال هستم که آنها به صورت علنی روزنامه ها را می فروشند و مشتری هم دارند، و مجبور نشده اند زیرزمینی شوند.

● آیا امکان مدل کردن یا تعمیم دادن انکار اولویت ها وجود دارد؟

○ بله، آن را می توان مدل کرد چون هر فردی که تصمیم می گیرد اولویت های خود را انکار کند یا آنها را صادقانه ابراز دارد با یک بده بیستان روبه روست. او با توجه به این که کدام را انتخاب کند منافع به دست خواهد آورد یا متحمل مجازات هایی می شود. افراد در هنگام انکار اولویت های خویش، با توجه به فشارهای اجتماعی که احساس می کنند بر آنها وارد می شود، آن کاری را می کنند که بیشترین نفع را برایشان داشته باشد، پس آنها یک چیزی را حداکثر می سازند که اساس مدل سازی اقتصادی است و این که آیا پیامدهای اجتماعی آن بهینه است یا نه بحث دیگری است، که اغلب بهینه اجتماعی نیستند. این تنها بستری نیست که انتخاب های بهینه فردی به زیان جامعه تمام می شود. دامنه وسیعی از انتخاب های عقلانی فردی وجود دارد که پیامدهای بیرونی منفی ایجاد می کند.

نکته مهم این است که امکان مدل سازی انکار اولویت ها وجود دارد. اگر این پدیده هر گونه چالش تحلیلی ایجاد کند، مربوط به قابلیت پیش بینی و نه صورت بندی آن است.

انکار اولویت ها همچنین در واکنش به فشارهای اجتماعی احساس شده رخ می دهد؛ ما احساس می کنیم که اگر چیزی را تحسین نکنیم یا در شرایطی دیگر چیزی را محکوم نکنیم، خودمان محکوم شد و یا از پاداش خاصی محروم خواهیم شد

بیشتر اقتصاددانان مدلی می سازند تا آینده را پیش بینی کنند، اما در مدل های مستلزم انکار اولویت ها، اطلاعاتی که در زیر پوسته ظاهری قرار دارند و (اطلاعات خصوصی) کار پیش بینی را مشکل می سازد.

جامعه ای را در نظر بگیرید که در آستانه انفجار و جابه جایی عظیم در افکار عمومی است که به انقلاب ختم می شود، از قبیل انقلاب های اروپای شرقی در انتهای دهه ۱۹۸۰، یا انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸-۷۹. ما می توانیم بدون داشتن درک و شناختی از این که چه چیزی در آستانه پدید آمدن است این فاجعه را مدل سازی کنیم. انکار اولویت ها پیش از انقلاب وجود داشت (چون که مخالف رژیم حاکم شناخته شدن مجازات های سنگینی در پی داشت) و نیز پس از انقلاب به شکل مخالف رژیم سابق بودن وجود دارد (کسی نمی خواهد تأیید کند که رژیم سابق را دوست داشته باز آن نفع می برده است). جلوه اولیه انکار اولویت ها، پیش بینی پذیری را محدود می کرد. جلوه بعدی انکار اولویت ها که پس از وقوع انقلاب به وجود می آید، درک این که چرا پیش بینی در معرض خطا بوده را سخت می کند.

● هنوز هم حیرت آور به نظر می رسد که چرا بیشتر دانشمندان اجتماعی تا سال ۱۹۸۸ ایده ای در این باره که در بلوک شوروی واقعاً چه می گذرد نداشتند.

○ بله، اگر از زمان حال به گذشته نگاه کنیم واقعاً عجیب به نظر می رسد که بیشتر تحلیلگران بلوک شوروی کاملاً از آنچه در آنجا در حال رخ دادن بود غافل بودند. در آن زمان اصولاً این طور به نظر می رسید که بلوک شوروی به درجه ای از ایستایی رسیده است. اکنون ما می توانیم علل

آنچه اتفاق افتاد را شناسایی کنیم و سلسله روشنی از رویدادها وجود دارد. در سال ۱۹۸۵ گورباچف، رهبر بلوک شوروی، آشکارا تأیید کرد که رژیم با مشکلات جدی روبه روست و نظام شوروی نیاز به بازاندیشی دارد. اصلاح ساختاری که در پی آن رخ داد و به پروسترویکام معروف شد، ابراز اندیشه های جدید را مجاز و قانونی ساخت شامل اندیشه هایی که در زیر پوست نظام در حال متورم شدن بود و فقط در نشریات مخفی و زیرزمینی بیان می شد. دومین ابتکار عمل مهم وی، گلاسنوست یا باز کردن فضای سیاسی بود که رسماً نظام را در معرض انتقادات عمومی قرار داد.

در دوره ۸۹-۱۹۸۵، سازمان های پلیس مخفی بلوک شوروی چشمان خود را کاملاً بر افکار عمومی بستند. سابق نشان می دهد که اعتماد به نظام به شدت کاهش یافته بود. گورباچف و سایر رهبران شوروی فکر می کردند که آنها می توانند این سقوط آشکار اعتماد عمومی را کنترل کنند، اما جریان رویدادها آنها را با خود برد. من فکر می کنم درس کلی که می توان گرفت این است که در رژیم های ناکارآمد اقتدارگرا، قانونی کردن فعالیت مخالفان به مرگ این رژیم ها می انجامد. این نظریه، دلالت های روشنی برای آینده سایر رژیم های سرکوبگر دارد که نارضایتی و مخالفت قابل توجهی ایجاد می کنند.

● برخی اقتصاددانان استدلال کرده اند که مثلاً در مورد چین، آزادسازی اقتصادی در نهایت به آزادسازی سیاسی خواهد انجامید؛ در این باره چه فکر می کنید؟

○ من صد در صد با این حرف موافقم. آزادسازی اقتصادی چین باعث به وجود آمدن طبقه متوسط نسبتاً ثروتمندی شده است. در حال حاضر این طبقه متوسط از آنجا که با آهنگی سریع در حال ثروتمند شدن است، کنترل های اجتماعی و سیاسی را تحمل می کند. دیر یا زود زمانی خواهد رسید که آنها خواهان سهم شدن در قدرت سیاسی می شوند.

● با توجه به رأی دهی مخفیانه، باید رأی دادن مردم بر اساس ترجیحات خصوصی (واقعی) آنها نسبتاً آسان تر شده باشد. اگر این طور است، آیا سیاستمدارانی که ما انتخاب می کنیم (و سیاست هایی که آنها تصویب می کنند) دقیقاً آنچه ما به عنوان یک جامعه سیاسی می خواهیم را منعکس نمی کنند؟ آیا این واقعیت که ما

برخی اوقات باورهای خصوصی خود را سانسور می‌کنیم به بحث و مناظره با محدودیت بیشتر می‌انجامد، جایی که نظرات خارج از جریان اصلی تصور شده، در سطحی وسیع بازتاب نمی‌یابد و بنابراین نامزدهایی که نمایندگی این نظرات را دارند در جایگاهی متناسب با نامزدهای متعارف تر قرار نمی‌گیرند؟

○ در دموکراسی‌های مدرن، نامزدها با رأی مخفی انتخاب می‌شوند، بخشی از علت این است که ما تشخیص می‌دهیم انکار اولویت‌ها، انتخاب‌هایی را که ما به صورت جمعی می‌گیریم مخدوش می‌سازد. رأی دادن مخفی به رأی‌دهندگان اجازه می‌دهد تا انتخاب‌های واقعی خود را بدون خطر تلافی و مقابله به مثل ابراز دارند. با این حال، رأی‌دهندگان که سر صندوق رأی می‌روند با فهرست کاملی از گزینه‌ها روبه‌رو نیستند و سروه‌گزینه‌های آنها در یک مبارزه سیاسی زده می‌شود که مسیر خود را مدت‌ها پیش از شروع رأی‌گیری طی کرده است. نامزدها در محیطی انتخاب می‌شوند که پول اهمیت زیادی دارد و آنهایی که قادرند پول کافی تهیه کنند نامزدهایی هستند که حرف بر خورنده‌ای به حوزه‌های انتخاباتی و رأی‌دهندگان اصلی زده باشند، در نتیجه نامزدها در بیشتر موضوعات موضعی می‌گیرند که نسبتاً نزدیک به میانه طیف ایدئولوژیک است، چنین نتیجه‌ای منکر وجود تفاوت احزاب سیاسی در موضوعات خاص نیست، اما این فرایند افرادی که اندیشه‌های شتاب‌زده یا خطر آفرین دارند را به حاشیه می‌راند. چنین افرادی هرگز به عنوان نامزدهای جدی در برابر ما قرار نمی‌گیرند. بنابراین تقریباً در هر مسئله‌ای می‌توان موضعی را شناسایی کرد که باید مورد توجه و رسیدگی سیاسی قرار گیرد اما نمی‌گیرند.

می‌خواهم این ادعا را از طریق یک مثال توضیح دهم؛ سهم زیادی از بودجه مراقبت سلامت در آمریکا و جاهای دیگر صرف افرادی می‌شود که بیماری‌های لاعلاج دارند، در عین حال میلیون‌ها فرد جوان و در سنین میانسال هستند که بیمه سلامت ندارند. ظاهراً بیشتر مردمی که در دسته دوم هستند از بیمه نفع خواهند برد، بنابراین جامعه باید مزایای سهمیه‌بندی یارانه‌های مراقبت سلامت به افراد خیلی پسر به نفع ارائه خدمات سلامت بهتر به جوانان و میانسالان را مورد بحث و تبادل نظر قرار دهد. با این حال، معدود رهبران

سیاسی پیدا می‌شوند که مایل به بحث علنی و صادقانه شوند و حتی اشاره به وجود چنین تبادل و بده-بستانایی برای یک سیاستمدار بی‌نهایت خطرناک است. از قاضی ریچارد پوسنر شاید بتوان به عنوان یک استثنا نام برد. من نمی‌دانم که آیا او مشخصاً درباره بده-بستانایی که ذکرش رفت مطلبی نوشته است یا خیر، اما درباره تعدادی از مسائل دیگر مواضع کاملاً رادیکالی اتخاذ کرده که سایر قضات دادگاه‌های سیار حاضر به چنین کاری نیستند. شاید دلیل آن این باشد که بعید است وی به مقام قاضی دادگاه عالی کشور منصوب شود، اگر این طور باشد او با اظهار صادقانه اولویت‌های خویش چیز زیادی از دست نداده است و حتی از مستحکم کردن اعتبار و وجهه خویش در حرفه حقوقی به عنوان کسی که آماده است تا نظرات خویش را مشتاقانه و با شور

نکته مهم این است که امکان مدل سازی انکار اولویت‌ها وجود دارد. اگر این پدیده هر گونه چالش تحلیلی ایجاد کند، مربوط به قابلیت پیش بینی و نه صورت بندی آن است. بیشتر اقتصاددانان مدل‌هایی می‌سازند تا آینده را پیش بینی کنند، اما در مدل‌های مستلزم انکار اولویت‌ها، اطلاعاتی که در زیر پوسته ظاهری قرار دارند (اطلاعات خصوصی) کار پیش بینی را مشکل می‌سازد

در دوره ۸۹-۱۹۸۵، سازمان‌های پلیس مخفی بلوک شوروی چشمان خود را کاملاً بر افکار عمومی بستند. سوابق نشان می‌دهد که اعتماد به نظام به شدت کاهش یافته بود. گورباچف و سایر رهبران شوروی فکر می‌کردند که آن‌ها می‌توانند این سقوط آشکار اعتماد عمومی را کنترل کنند، اما جریان رویدادها آن‌ها را با خود برد

و حرارت بر زبان آورد نفع هم می‌برد. یک قاضی جوان تر دادگاه سیار یا یک استاد حقوق که نگاه خریدارانه‌ای به منصب دادگاه عالی می‌اندازد، با اتخاذ موضعی که رادیکال احساس می‌شود چیزی‌های زیادی را از دست می‌دهد.

● چگونه شد که به اقتصاد دین علاقه‌مند شدید؟

○ من در ترکیه بزرگ شدم که کشوری عمدتاً مسلمان با قانون اساسی سکولار است. در آن زمان، ترک‌های تحصیلکرده پشتیبانی چشمگیری از سکولاریسم کردند. آنها با این که لغو حقوق اسلامی توجیه دارد موافق بودند و غربی ساختن سیاست رسمی را تأیید می‌کردند، با این حال هیچ کس درباره ایرادات و نقاط ضعف نهادهای اسلامی کنار گذاشته شده گفت و گو نکرد. در همه بحث‌ها این ایده مستتر بود که چنین نهادهایی زیانبار هستند و منجر به عقب ماندگی ترکیه شده‌اند، صنعتی شدن ترکیه را به عقب انداخته‌اند و نرخ سواد را پایین نگه داشته‌اند، اما من هرگز ساز و کارهای دخیل را درک نکردم، چون چنین ادعاهایی آشکارا به بحث و نظر گذاشته نشده بودند.

هنگامی که برای تحصیلات دانشگاهی به امریکا آمدم و به علم اقتصاد علاقه‌مند شدم اقتصاددانان هیچ علاقه‌ای به موضوع دین نشان نمی‌دادند و در هر دو سو هیچ کس نبود که کمک علمی به دیگری کرده باشد. در زمانی که دانشجوی دکتری اقتصاد بودم هیچ کار مرتبط با دین انجام ندادم، اما با خود فکر می‌کردم که یک روز این موضوع را مورد کند و کاو قرار خواهم داد.

وقتی که در مارس سال ۱۹۸۲ از پایان نامه خود دفاع کردم، شغل آینده‌ام که استادیاری در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی بود برای ماه سپتامبر مشخص شده بود، پس تصمیم گرفتم از فرصت چند ماهه استفاده کرده و آثاری را که احتمالاً در شغل استادیاری در زیرشاخه‌های متعارف رشته اقتصاد نخواهم خواند را بخوانم، این یاداشتی بود که به خودم برای فارغ التحصیلی زود هنگام دادم. هنگامی که در کتابخانه گرین دانشگاه استنفورد در جست‌وجوی کتاب‌های جالب بودم با عناوینی مثل «اسلام و علم اقتصاد» و «اسلام و توسعه اقتصادی» برخورد کردم. این کتاب‌ها را کسانی نوشته بودند که «اقتصاددانان اسلامی» نامیده می‌شوند. آنها ادعای کردند اگر به اسلام

باز گردیم مشکلات اقتصادی جهان قابل حل شدن است. استدلال‌های آنها جالب به نظر می‌رسید، ولی از نظر من قابل قبول نبود. من انتقادات خود به این رشته را با برخی از دوستانم در میان گذاشتم و آنها مرا تشویق کردند مقاله‌ای در این باره بنویسم. پیش از رفتن به دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، مقاله‌ای انتقادی از این گونه ادبیات تهیه کردم که پس از دو بار بازنگری، در سال ۱۹۸۳ در *Gournal of Economic Behavior and Organization* منتشر شد. پس از انتشار مقاله تماس‌های زیادی با من گرفته شد. جنبش‌های اسلامی شروع به جریان‌سازی کردند و پژوهشگران می‌خواستند دلالت‌های آن را برای علم اقتصاد بدانند. به صرف نوشتن مقاله‌ای در یک نشریه، من از گردهمایی‌ها و همایش‌هایی سردرآوردم که در آن به عنوان کارشناس دعوت شده بودم، البته من انکار کردم که کارشناس اقتصاد اسلامی هستم. من تنها چند کتاب خوانده بودم و یک نقد نوشته بودم، اما ظاهراً به گروه کوچکی از اقتصاددانان رسماً آموزش یافته‌ای تعلق داشتم که اقتصاد اسلامی را با ذهن باز و بی‌طرفانه مطالعه کرده بودند. پیش از این که این را بدانم، چندین مقاله دیگر در این موضوع نوشته بودم. پژوهش من اصلاحات اقتصاد اسلامی که در کشورهای مثل پاکستان و مالزی رخ داده بود را نیز دربرمی‌گرفت. کتاب «اسلام و بیت‌الثروت» (۲۰۰۴) برخی از یافته‌ها و استدلال‌های اصلی من را جمع‌آوری کرده است. [کتاب پیش‌گفته را مترجم به همراه محمد حسین حسین زاده بحرینی و به سفارش دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی در سال ۱۳۸۶ ترجمه کرده که تاکنون انتشار عمومی نیافته است.]

● آیا چیزی به عنوان «علم اقتصاد اسلامی» وجود دارد، یا آن‌طور که عده‌ای ادعا می‌کنند، یک سنت ابداعی است؟

○ با این که تاریخچه مفهوم «علم اقتصاد اسلامی» به دهه ۱۹۴۰ برمی‌گردد، آن را به عنوان یک دکتورین بسیار قدیمی تبلیغ و ترویج می‌کنند که باعث موفقیت‌های عملی بسیاری شده است، از این نظر واقعاً یک سنت ادعایی است. امروزه اقتصاد اسلامی یک مکتب فکری سرزنده و فعال را تشکیل می‌دهد و موضوع کنفرانس‌های بین‌المللی است که مسائل گوناگونی در آن بحث می‌شود و از نظر پیچیدگی تحلیلی، به سطح اقتصاد نئو کلاسیکی یا حتی اقتصاد مارکسیستی نمی‌رسد. ادبیات تقریباً تکراری

آزادسازی اقتصادی چین باعث به وجود آمدن طبقه متوسط نسبتاً ثروتمندی شده است. در حال حاضر این طبقه متوسط از آنجا که با آهنگی سریع در حال ثروتمند شدن است، کنترل‌های اجتماعی و سیاسی را تحمل می‌کند. دیر یا زود زمانی خواهد رسید که آن‌ها خواهان سهمین شدن در قدرت سیاسی می‌شوند

که زیر سر فصل اقتصاد اسلامی قرار می‌گیرد، اصول معینی را ترویج می‌کند و حول مسائل خاصی چرخ می‌زند و طی سال‌ها، پیچیدگی و رنگ و لعاب آن بیشتر شده است. اکنون فصلنامه‌های علمی و پژوهشی در زمینه اقتصاد اسلامی وجود دارند که به خاطر این که مملو از مدل‌ها و آزمون‌های آماری هستند، حس و حال *American Economic Review* را دارند.

اگر از من پرسید آیا اسلام شکل متمایز و جداگانه‌ای از علم اقتصاد ارائه می‌کند پاسخ من خیر است. اصول اقتصادی که در قرآن شرح و توضیح داده شده است، شباهتی نزدیک با همان‌هایی دارد که در انجیل آمده است. قرآن به تشویق شفافیت در روابط اقتصادی می‌پردازد، قرآن از صداقت طرفداری می‌کند و مردم را ملزم می‌کند تا نسبت به دیگران بخشنده باشند. چنین توصیه‌هایی منحصر به اسلام یا در واقعیت امر، منحصر به دین نیستند.

● پس اصول «اقتصاد اسلامی» مطابق با نظر طرفدارانش چه چیزهایی هستند؟

○ اسلامگرایان به سه اصل مشخص استناد می‌کنند که روایت آنها از علم اقتصاد را متفاوت با اقتصاد نئو کلاسیک، اقتصاد کینزی و اقتصاد مارکسیستی می‌سازد، نخستین آنها منوعیت و حرمت ریاست، اگر چنین منوعیتی اجرا شود پیامدهای عظیمی به دنبال خواهد داشت. اصل دوم بر اساس یک الگوی اسلامی مستلزم باز توزیع از ثروتمندان به تهیدستان است. قرآن یک شکل از باز توزیع به نام زکات را توصیه می‌کند. اقتصاددانان اسلامی می‌خواهند که زکات، بنیان باز توزیع باشد. اصل سوم این است که روابط

اقتصادی باید بر اساس هنجارهایی که بیشتر ذکر کردم مانند صداقت، شفافیت و عدالت باشد. همان‌طور که در بالا اشاره شد اینها را می‌توان از انجیل نیز به همان آسانی قرآن استخراج کرد. این سه اصل با دامنه گسترده‌ای از نظام‌های اقتصادی سازگار هستند که از تنوع دستوراتی که با عنوان اسلامی توصیف می‌شوند آشکار می‌شود. برخی اقتصاددانان اسلامی نتیجه گرفته‌اند که با این اصول به سوسیالیسم اسلامی هدایت می‌شوند و دیگران از همان اصول به عنوان دلیلی برای وجود بازارهای آزاد استفاده کرده‌اند.

● آیا ما واقعاً به شکل همه‌گیری شاهد عمل به این اصول اسلامی در کشورهای اسلامی هستیم؟

○ برخی جوامع اسلامی ربا را ممنوع کرده‌اند، اما هیچ نمونه‌ای از یک جامعه مسلمان یا غیر مسلمان، چه در گذشته یا حال وجود ندارد که در عمل بهره را کنار گذاشته باشد. همیشه تقاضای وام با بهره وجود داشته است. این تقاضا باعث می‌شود تا مردم ترغیب شوند راهی برای دور زدن این ممنوعیت پیدا کنند.

زکات یعنی نظام باز توزیعی که در عربستان قرن هفتم میلادی پدیدار شد، نشان دهنده شرایط عربستان قرن هفتم است. این نهاد ثروتمندان را ملزم می‌سازد که سهمی از فلزات با ارزش، شتر و محصول کشاورزی خود را به فقرا بدهند. موارد تعیین شده کاملاً خاص هستند و به همین دلیل با تصرف سوریه، عراق و مصر توسط امپراتوری اولیه اعراب، مناسبت خود را از دست دادند، زیرا این جوامع تا حدودی شهرنشین بودند و نسبت به عربستان با دین‌نشین منابع متفاوتی داشتند. اقتصاددانان اسلامی سعی دارند تا اهمیت و اعتبار زکات را اعاده کنند. برخی ادعا کرده‌اند که نرخ‌های تصریح شده در قرون گذشته باید امروز هم اجرا شود و کالاهای مشمول مالیات اسلامی باید همان‌هایی باشند که در گذشته برقرار بودند.

هر جا که این سنت گرایان توانسته‌اند هر کاری که دلشان خواست انجام دهند پیامدهای ناخردانه‌ای به دنبال داشته است، برای نمونه در مالزی، زکات تنها از کشاورزان جمع‌آوری می‌شود نه از کارگران شهری یا کارمندان دولت، در نتیجه نابرابری واقعاً افزایش یافته است. بیشتر اقتصاددانان اسلامی اکنون سعی در باز تفسیر زکات دارند تا مناسب شرایط مدرن باشد، برخی واجب دانسته‌اند که تفسیر دوباره را دیکالی بشود؛ ثروت نه فقط باید درون

کشورهای مسلمان تقسیم شود بلکه باید در بین آنها نیز توزیع گردد. اگر رادیکال ها بخواهند کار خود را بکنند - که به این زودی ها بعید است - کشورهای مسلمان ثروتمند تر، ثروت خویش را به کشورهای فقیر تر باز توزیع خواهند کرد.

جهان اسلام طی قرون وسطی نسبتاً ثروتمند بود، اما طی یک دوره طولانی به رکود و عقب ماندگی گرفتار شده، علت آن چیست؟

○ خاورمیانه و اروپا با نهادهای تجاری مشابهی در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی شروع کردند. نهادهایی که برای تجمع کار و سرمایه استفاده شد در جنبه های اساسی تفاوتی با هم نداشتند، اما نهادهای اروپایی با تغییر شرایط، به سرعت خود را انطباق دادند، در حالی که نهادهای خاورمیانه این کار را نکردند. از قرار معلوم در اروپا انگیزه های بیشتری برای نوآوری نسبت به خاورمیانه وجود داشته است، یکی از دلایل آن به شیوه های تقسیم ارث مربوط می شود. قرآن سفارش به نظام ارث کاملاً برابر می کند که همه بچه ها، شامل دختران، سهمی از املاک و دارایی ها به دست می آورند. این شیوه برابر طلبی، نقاط ضعفی دارد، زیرا املاک و دارایی های تجار موفق و ثروتمند، پس از مرگ به سرعت تکه تکه می شود و انتقال کسب و کارهای موفق را از یک نسل به نسل بعدی مشکل می ساخت. از سویی وجود نهاد اسلامی چند همسری این مشکل را تشدید می کرد. ثروتمندترین اعضای جامعه اسلامی معمولاً صاحب چندین همسر بودند و بنابراین تعداد بسیار زیاد و خارج از قاعده های بچه داشتند و از آنجا که آنها ثروتمند بودند، بچه هایشان امکان بقای زیادی داشتند، از این رو وقتی یک تاجر ثروتمند از دنیا می رفت، معمولاً تعداد بسیاری میراث خوار داشت. این وارثان می توانستند همچنان باهمدیگر باشند و کسب کار خانوادگی را تداوم بخشند، اما در عمل، چنین همکاری آن چنان رایج نبود. ما کار آفرینان بزرگی را در مصر و ترکیه پیشامدرن می شناسیم که شبکه کسب و کار گسترده ای، با حجم عظیمی سرمایه بنانهادند، و اعتبار و خوشنامی درخشانی داشتند، اما امپراتوری تجاری آنها پس از مرگشان باقی نماند.

در اروپا، دامنه گسترده ای از نظام های ارث وجود داشته است، یکی از آنها که بیشترین کمک را به رشد اقتصادی و نو سازی به خصوص در بریتانیای کبیر، هلند، بلژیک، سوئیس و بخش هایی از فرانسه کرد حق ارث باپسرا شد بوده

است، به طوری که کل مایملک فرد به بزرگترین پسر می رسد. پس تصادفی نیست که این کشورها با سرعت بیشتری نسبت به سایر بخش های جهان توسعه پیدا کردند. این شکل ارث بری برعکس نظام ارث اسلامی، اجازه می دهد تا کسب و کار برای نسل های زیادی ادامه یابد. با وجود این که نظام ارث اسلامی نسبتاً برابر طلبانه تر است و با خردمندی مدرن مطابقت و نزدیکی بیشتری دارد [اما به دلیل انباشت نشدن ثروت] و اثری که در طول تاریخ بر جای گذاشته موجب عقب انداختن نو سازی اقتصادی و همچنین صنعتی شدن کشورهای اسلامی شده است.

به علت نظام ارث حاکم در خاورمیانه، شراکت و تجارت مردم کوچک، گذرا و ناپایدار بوده است، اما در اروپای غربی، جایی که می توان جلوی تکه پاره شدن املاک و دارایی ها را گرفت، مردم به سمت تشکیل شراکت های بزرگ و بادوام حرکت کردند. در اروپا شراکت های بزرگتر و طولانی مدت تر، مشکلات هماهنگی، ارتباطات و تقسیم ریسک ایجاد کرد. تلاش برای رفع و کاستن این مشکلات، منجر به پیشرفت هایی در سازماندهی و مدیریت امور شد. در سده های شانزده و هفده میلادی، شرکت های تجاری در اروپای غربی تشکیل شده بودند، در حالی که هیچ گاه شبیه این روند بویا در خاورمیانه ظاهر نشد. همان طور که این شرکت ها بزرگتر شدند، سهامدارانش به فکر یافتن راه هایی برای خارج کردن سرمایه بدون به خطر انداختن کل بنگاه افتادند. پیدایش نخستین بازارهای سهام در آمستردام و لندن، این تسهیلات را فراهم ساخت. شرکت های بزرگ سهامی عام با مسئولیت محدود تأسیس شدند تا از حسابداری استاندارد شده بهره مند شوند؛ به این ترتیب ارزش گذاری سهام آنها تسهیل شد. در خاورمیانه این تحولات غایب بود چون اصولاً نیازی به آنها احساس نمی شد.

ما کار آفرینان بزرگی را در مصر و ترکیه پیشامدرن می شناسیم که شبکه کسب و کار گسترده ای، با حجم عظیمی سرمایه بنانهادند و اعتبار و خوشنامی درخشانی داشتند، اما امپراتوری تجاری آنها پس از مرگشان باقی نماند

آنچه بریتانیای کبیر را یک قدرت صنعتی ساخت فقط اختراع فناوری هایی چون ماشین بخار نبود، در سده نوزدهم هر کسی به راحتی می توانست یک ماشین بخار را به قاهره حمل کند. اما قاهره فاقد نهادهای سرمایه داری مدرن بود، به طوری که نتوانست از ماشین بخار استفاده بهینه ای کند. نهادها برای عملکرد اقتصادی نقش حیاتی دارند و آنها در طول هزاره دوم در اروپای غربی پیچیده تر شدند، در حالی که در خاورمیانه اساساً عقب مانده نگه داشته شدند... البته این دیدگاه من است.

من در تحقیقات خود حدود ۱۰ هزار پرونده تجاری از سده هفدهم را نگاه کردم که تمام آنها در آرشیو دربار عثمانی در استانبول ثبت شده است، زیرا تا دوران مدرن، استانبول پیشرفته ترین مرکز تجاری مدیترانه شرقی بود و در سده هفدهم بود که قالب های سازمانی در اروپای غربی پیشرفت های ضروری برای زندگی اقتصادی مدرن را ثبت کردند. هدف من مشاهده این قضیه بود که آیا مشابه آن پیشرفت ها در استانبول هم وجود داشته یا خیر؟

شما معمولاً از واژه «توسعه نیافته» به جای «در حال توسعه» استفاده می کنید، که ظاهر آدومی اصطلاح توجیح داده شده بین اقتصاددانان در این حوزه است؛ آیا شما با این انتخاب می خواهید نشان دهید تمایز مهمی بین این دو کلمه است؟

○ «در حال توسعه» از نظر گفتاری کلمه خوشایندی است که در دهه ۱۹۷۰ ظاهر شد تا آنچه را پیش از این برای «عقب ماندگی» یا «توسعه نیافتگی» نامیده می شد توصیف نماید. آنها واژه در حال توسعه را ملایم تر و بنابراین جایگزین مورد قبول تری برای اصطلاح «توسعه نیافتگی» دانستند. با این حال برخی کشورها که زیر عنوان «در حال توسعه» قرار گرفتند به هیچ وجه در حال توسعه نبودند، زیرا نه تنها ثروتمند نشده بودند، بلکه فقیر تر بودند. «در حال توسعه» نامیدن آنها هیچ کمکی به مردم این کشورها نمی کند، بلکه با مخدوش کردن نیاز به اصلاحات بنیادی، به زیان آنها هم تمام می شود. اصطلاحات باید روشنتر باشند نه این که ذهن را آشفته کنند. «توسعه نیافته» اصطلاح قانع کننده ای برای هدف من است، زیرا نشان دهنده دغدغه من در رابطه با عملکرد نسبی اقتصادی است. طی هزاره دوم میلادی، خاورمیانه هر چند با برخی بسیار آهسته تر نسبت به اروپای غربی، به رشد ادامه داد...